

## فرهنگ چیست؟ \*

دکتر کیوان نجم آبادی

در پاسخ سخن بسیار است. واژه ی فرهنگ از ریشه فرهیختن یعنی کشاندن آدمی به سوی آماجی روشن است. واژه فرهنگ از دو بخش «فر» و «هنگ» است. فر پیشوند به معنی فر، بالا و هنگ از ریشه اوستایی به معنی کشیدن است. در برهان قاطع (۱) به معنی تربیت کردن و آموختن باشد.

فردوسی فرهنگ را برابر با دانش و هنر آموختنی در برابر گهر دانسته است:

زدانا پرسید پس دادگر که فرهنگ بهتر بود یا گهر

چنین داد پاسخ بدو رهنمون که فرهنگ باشد زگوهر فزون

که فرهنگ آرایش جان بود زگوهر سخن گفتن آسان بود

گهر بی هنر زار و خوارست و سست به فرهنگ باشد روان تندرست

و فرهنگ با دانایی در پیوند است:

چو هنگام فرهنگ باشد ترا به دانایی آهنگ باشد ترا

در شرفنامه منیری فرهنگ را ادب و دانش و بزرگی نوشته است.

در قابوسنامه نیز این واژه برابر با هنر و آموختن آمده است: "و تن خویش را

بعث کن به فرهنگ و هنر آموختن، چیزی که ندانی بیاموزی و این تو را به

دوچیز حاصل شود: به کار بستن آن چیز که دانی ، یا به آموختن آن چیز که

ندانی و .. و بر مردم واجب است ، هنر و فرهنگ آموختن." (۲)

## ایران زمین

جلال الدین محمد واژه ی ادب را برابر فرهنگ به گونه ی زیر بکار گرفته است:

از خدا جوییم توفیق ادب (۳) بی ادب محروم گشت از لطف رب  
بی ادب تنها نه خود را داشت بد بل که آتش بر همه آفاق زد  
از ادب پر نور گشته است این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک  
واژه ی ادب هم معنی (۴) فرهنگ است (۵)

در فارسی میانه هم معنی «فراهنگ» و در فارسی کنونی هم معنی فرهنگ است که ریشه ی آن به زمان ساسانیان بر میگردد. در این زمان واژه ی ادب با فرهنگ، رفتار نیکو، نیک روشی، خوی نیک، دانش فرهیختگی هم معنی است. در پند نامه ی آتوریات اسپنتمان (ماراسپند) آمده است: «فرهنگ اندر فراخی پیرایه و اندر سختی نگهبان و اندر آستانه ی بلا دستگیر و اندر تنگی پیشه است». (۶)

نخستین بار در شعر فارسی از سوی شهید بلخی (۷) بکار رفته است. از دیدگاه ایران شناسانی چون نیبرگ، نولدکه (۸) این واژه نزدیک با واژه ی «اون» در زبان پهلوی با واژه ی فارسی آیین است. هنگامیکه تازیان به فرهنگ ایرانی آشنا شدند واژه ی ادب و جمع آن آداب را به جای آیین و رسم و رسمها بکار بردند. کریستنسن، ریشتر و عباس اقبال این همبستگی و نزدیکی واژه ی آیین و ادب را نمی پذیرند. اینک به گفته ای از وزیر مأمون، در باره ای فرهنگی کردن مرد فرهیخته، در زمان ساسانیان بنگریم.

## ایران زمین

حصری قیروانی در کتاب «زهرالادب» می نویسد: آداب در برگیرنده ی ده چیز است، از آن میان سه چیز شهر جانی (شهاریح یا فرهنگ شهریگان) است که نواختن عود و بازی شترنگ و چوگان است، سه چیز نوشیروانی است که پزشکی و هندسه و سوارکاری است، سه چیز هم تازیکانی است که شعر و ایام عرب باشد و آنچه بر همه ی اینها افزونی دارد داستان و قصه است.

گرچه این گفته از زمان خلافت عباسیان است و رنگ عربی و اسلامی دارد ولی می تواند نشان دهنده ی گستردگی واژه ی ادب باشد.

اینک به شاهنامه نگاه می کنیم تا کاربرد واژه ی ادب را در آن بباییم، در شاهنامه ادب برای هنرهای اخلاقی، مانند میانه روی (عدالت) و اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک، و گاهی اندرز، نرم گویی، آوای نرم بکار برده شده است، آنکه مردمان را باسخن درشت آزرده نمی کند، گاهی ادب را میانه روی و اندازه نیز گفته اند، یزدگرد پسرش ، بهرام را برای فرهنگی شدن به فرهنگیان می سپارد:

به داندند فرهنگانیم سپار که آمد کنون گاه آموزگار

یا

بیاموخت فرهنگ و شد بر منش بر آمد ز بیغاره و سرزنش

جلال الدین فرهنگ را برای دانش ها بکار برده است:

پیشه و فرهنگ تو، آید به تو تا در اسباب بگشاید به تو (۱- ۱۶۹۵)

در کتاب، «آداب المریدین» ابو نجیب سهروردی (۹) آداب در بر گیرنده ی آیین، روش و فرهنگ است.

## ایران زمین

در دیدگاه جلال الدین محمد، آدمی و زاده او نیازمند ادب است. آدم بی ادب جانوری است که توانایی زیستن ندارد و زندگی خود و دیگران را تباه می کند. کودک اگر آموزش و پرورش نیابد و بی ادب بار آید خوی آدمی نخواهد داشت و دیوی بیش نخواهد بود. روش زیستن در گوهر نوزاد جانداران دیگر، خود به خود نهفته شده است و جانوران بی آنکه نیازمند آموزش باشند چون پیشینیان می زیند. آدمیزاده چنین نیست، ولو نیازمندی های تن نوزاد آدمی فراهم شود، اگر دور از پدر و مادر و آدمیان در خانه ی در بسته یا جنگلی انبوه باشد، خوی و رفتار و بینش آدمی نخواهد داشت و جانوری پست تر و سهمگین تر از دیگر جانوران خواهد شد. شاید راه رفتن بر روی دوپا راهم نداند، راست نتواند ایستاد، چون سخن گفتن نیاموخته است، ابزار اندیشیدن پیشرفته ندارد، خردش ناتوان است، رفتار او، چگونگی نگاه او، ارزش های او، پلیدی های تن و جان گران و خام او بس زشت و آزار دهنده است. آدمی تنها جاندار است که به آموزش و پرورش نیازمند است و هستی او از آموزش سرچشمه می گیرد، زیرا مخ نوزاد و به ویژه رویه مخ او چین خوردگی زیادی نیافته است و آمادگی دارد تا زبان و ادب و روش آدمی را فرا گیرد، هرگاه آدمی ادب داشته باشد انسان نامیده می شود و هرگاه از آن بی بهره باشد ددی است درنده و زیان بخش که بی نام می زید.

به گفته ی یاسپرس (۱۰) : "انسان بودن، انسان شدن است"

این گفته را سالار سخن فارسی و فرزانه توس چنین سروده است

زدانا بپرسید پس دادگر که فرهنگ بهتر بود یا گهر

## ایران زمین

چنین داد پاسخ بدو رهنمون که فرهنگ باشد زگوهر فزون  
که فرهنگ آرایش جان بود زگوهر سخن گفتن آسان بود  
چکیده آنکه نوزاد هنگامیکه چشم به جهان می گشاید تنها گوهر دارد و بی  
فرهنگ است. جانش بی فرهنگ رسایی ندارد، باید در دامن مادر و پدر، سپس  
در میان مردمان کم کم فرهیخته شود و ادب فراگیرد. فرهنگ او را شایسته  
نام "انسان" می کند. انسان تا با دیگران است هستی دارد و هستی بخش  
است، به تنهایی هیچ است، برای با دیگران زیستن باید فرهنگ داشته باشد .  
آنگاه که بالیده شد نیز پیوسته در لب پرتگاهی ایستاده است، هرگاه که  
فرهیخته و با ادب باشد می تواند اوج گیرد و انسان باشد و هرگاه بی ادب  
باشد در چاه سیاهی فرو می افتد و حیوانی بیش نیست.  
جان آدمی دو سو دارد، سویی فراکشنده و بالا رونده، سویی فرو کشنده و پست  
کننده . آنگاه که جان، با فرهنگ آراسته گردد فرا کشنده و دانا باشد و  
شایسته ی داشتن نام آدمی است.

گهر بی هنر زار و خوارست و سست به فرهنگ باشد روان تندرست  
در هستی شناسی، عرفان ایران، جان کلام و همه ی سخن بر سر این است که  
چگونه می توان فرهیخته و انسان شد. در این جایگاه نور است که از بند  
تاریکی آزاد و به گفته ی "یاسپرس" انسان می شویم.  
از دیدگاه افلاطون، فرهنگی شدن بسوی هنرهای اخلاقی کشیده شدن است. او  
چهار هنر بنیادی را: دانایی، خویشتن داری، دلیری و دادگری می داند. این  
چهار ستون بنیاد فرهنگ ایران باستان است و جلال الدین بلخی واژه ی ادب را

## ایران زمین

برای هنرهای (فضیلت) اخلاقی بکار برده است. سنایی در پیوند میان فرهنگیدن و هنر فرماید: مرد را در هنر بفرهنگد تا منی از سرش بیا هنجد در دیباچه ی شاهنامه ی ابومنصوری آمده است که شاهنامه فرهنگ شاهان و فرزندگان و در بر دارنده ی کردار و رفتار و اندیشه ی زندگانی پهلوانان و پادشاهان ایرانی است.

در زمان ما واژه ی فرهنگ بسی گسترده تر شده است و در برگیرنده جهان بینی گیتیانه و مینوی است. فرهنگ در برگیرنده ی: دانش شناخت جهان، فرزنان تن و جان، هنرهای (فضیلت) مینوی، هنرهای دستی چون پیکره تراشی، نقاشی، موسیقی، داستان نویسی، شعر، دانش های دیگر، رقص، نمایش و سینما، روش های زندگی، باورها، کردار و رفتار، آیین و دین است. چکیده آنکه:

آدمیان، جاندارانی هستند که توانایی آدمی شدن، یعنی فرهنگی شدن دارند. چه باشنده هایی هستند که با آموزش و پرورش به یاری جان آگاه و فراکشنده، خرد و اندیشه، می توانند به هنرهای اخلاقی آراسته گردند، و برتر از دیگر باشندگان شوند، با خردمندی نظاره گر گیتی گردند و بیرون از هستی خود به شناسایی پردازند، به سخنی دیگر، فرهنگ. «جهان بینی مینوی و گیتیانه مردمان است.»

## ایران زمین

### ریشه های فرهنگ ایران

فرهنگ جهانی از گرد آمدن فرهنگهای قوم ها، مردمان سرزمین های گوناگون، و در آموختن آنها، در بلندنای زمان فراهم شده است. فرهنگ چون رودخانه ایست که هرچه پیش تر رود گسترده تر، پهناورتر و ژرف تر می شود، از پیشینیان به آیندگان سپرده می شود، گاهی تند است و پرخروش، گاهی کند است و آرام ولی پیوسته است.

فرهنگ ایران زمین هم رودخانه ایست که از سرزمین های همسایه، جویبارها به آن پیوسته و آن را گسترش داده و پربارتر کرده است، ولی ویژگی خود را داشته و دارد و در دراز نای زمان دست کم از هشت هزار پیش در گردش بوده و رسایی یافته است.

آنگاه که سخن از فرهنگ ایران به میان می آید، فرهنگ سرزمین پهناوری است که از کوههای زاگرس تا فلات پامیر گسترده است، تا آنجا که می دانیم از زمان نو سنگی و فلز، آغاز می شود و آمیخته ای از فرهنگ بومی ایران و فرهنگ ایلامیان که در بخشی از زاگرس، لرستان پیشکوه و پشتکوه و خوزستان بودند و فرهنگ مردمان میان رودان (بین النهرین) و قومهای آریایی ماد، پارس و پارت است که چهار هزار پیش از این، به سرزمین ایران آمدند. آریاها از دوسوی دریای خزر به ایران که خود به معنی سرزمین آریاهاست، سرازیر شدند، در شمال خراسان پارت ها جای گرفتند، و از کوههای قفقاز گروهی دیگر گذشتند و به آذربایجان رسیدند، در باختر مادها و در نیمروز

## ایران زمین

پارس ها جا گرفتند. اگرچه هردو آریایی بودند، هریک ویژگی خود را داشتند. چند صد سالی گذشت تا آریایی ها با بومیان درآمیختند. داریوش شاه هخامنشی، شوش را که در دست ایلامیان بود پایتخت کرد. هخامنشیان، نخستین شاهنشاهی نیرومند و گسترده را در ایران پایه گذاری کردند، (۶۱۲ پیش از زایش مسیح) پارسیان در پارسه و «انشان» ماندگار شدند. و نخستین امپراتوری بزرگ جهانی را از قوم ها و فرهنگ های گوناگون سازمان دادند. آنان با گرد آوری فرهنگ های همسایگان و آمیختن آن به فرهنگ آریایی پایه گذار فرهنگی بس والا و برتر شدند.

ایزدان آریایی چون مهر و ناهید پرستش می شدند. در کشورهای همسایه چون آشور و ایلام و دیگر سرزمین ها چون مصر و اسرائیل، پادشاهان از تیره ی خدایان بودند و دین شاهی برپا بود. پیامبری و پادشاهی با هم بود در ایران هخامنشی پادشاهان مردمی بودند و از میان مردمان برخاسته بودند. داریوش خود را پسر پارسی می نامد و اهورامزدا را که آفریننده ی شادی است، نیایش می کند.

در آذربایجان مغان مهر آیین، انجمن های مهر آیینی را پایه گذاری کردند که آیینشان سراسر جهان غرب را پیش از آیین مسیح در برگرفت و پس از گسترش دین مسیح هم، چنان با دین مهر آمیخته شد که آن دو را نمی توان از یکدیگر باز شناخت .

در میان آن گروه که در خراسان بزرگ جای گرفته بودند، مردی فرزانه برخاست و برای نخستین بار از یکتاپرستی سخن گفت. اوستا و آیین راستی و دین بهی



## ایران زمین

سراسر ایران را تا پیش از یورش تازیان فرا گرفت. با یورش اسکندر، فرهنگ یونانی نیز به ایران رسید، اشکانیان کوشیدند تا ایران از سلوکیان باز ستانند و آیین ها و روش های سلوکیان را براندازند و فرهنگ ایرانی دوران هخامنشیان را گسترش دهند. ساسانیان که از مردم پارس بودند در برابر پارت ها قد بر افراشتند. ساسانیان پس از گذشت پنج سده در پی بازگشت به شاهنشاهی هخامنشیان شدند. در دوره ی ساسانیان اندیشه یونانی از راه دانشمندان و استادان جندی شاپور و اندیشه های هندی، بدان راه یافت. پس از یورش تازیان، فرهنگ های همسایگان دیگری بر فرهنگ ریشه دار و کهن ایران افزوده شد، و فرهنگی پدید آمد که ویژگیهای بنیادی فرهنگ دیرینه ایران را دارد و بسی گسترده تر شده و در گنجینه فرهنگ جهانی، چون گوهری درخشان و تابنده است. در دوره ی اسلامی خراسان مرکز نهضت های ملی و بازسازی دو باره ی فرهنگ ایران گشت. ابومسلم خراسانی به سرکردگی سپاه خراسان و جوانمردان خلافت امویان در دمشق را برانداخت و عباسیان را در بغداد به تخت نشاند. آیین کشور داری ایرانی زمان ساسانیان دوباره استوار گشته. کتاب های دینی زرتشتی، دیگر نوشته های کهن ایرانی، و نوشته های کهن ایرانی، و نوشته های زرتشتی از زبان پهلوی به زبان تازی برگردانده شد و فرهنگ کهن ایران با چهره ی نوی درخشیدن گرفت. برای شناسایی فرهنگ ایران باید تا سرچشمه بالا رفت، چه گفته شد فرهنگ ایران پیوسته است. نمی توان و نباید آن را از زمانی بریده انگاشت و گذشته

## ایران زمین

را فراموش کرد. نمی توان در میانه ی کار ، بخشی را نادیده گرفت یا تنها به بررسی و شناسایی یک حوزه و بستر بسنده کرد. گرچه شناختن تک تک بسترها، بلندی ها، نشیب و فرازها و ساختارها لازم است، ولی بس نیست این شناساییهای پراکنده را درهم آمیخت و بر هم نهاد و دیدی گسترده و همگان بدست آورد فرهنگ ایران مجموعه ی پیوسته است که تنها با شناسایی بخشی از آن و نادیده انگاشتن بخش های دیگر نمی توان به ژرفای معنی آن دست یافت. در این راستا بازهم نباید تنها به بررسی دانش و جهان بینی و ادب و هستی شناسی گذشته پرداخت. رویدادهای هزاره ی گذشته و کنونی نیز باید چون محکی (زرسنجی) در دست باشد.

گروه فرهنگ ایران را برنهاد از دویخش می دانند: یکی بخش فرهنگ ایران باستان دیگری بخش اسلامی پس از یورش تازیان، سرچشمه بخش نخست، آیین های باستانی ایران، کارنامه مردمان و پادشاهان، دین های باستانی، زروانی و مهر آیینی، دین مزدایی، آیین مزدک، مانی و ترسایی است. در بررسی بخش دوم گذشته را فراموش می کنند و می پندارند جهان بینی اسلامی چنان همه چیز گذشته را در برگرفته است که همه شاخه های فرهنگی از اسلام آمده است، اگرچه با بنیاد دین اسلام چون موسیقی، نقاشی و رقص هم همساز نباشد.

از دیدگاه من فرهنگ ایران جهان بینی گسترده و پیوسته ایست که باورهای دینی بخشی از آن است. فرهنگ ایران در بلند نای زمان، گاهی فراز و نشیب داشته رنگی باخته و رنگی دیگر بازیافته، ولی یکدست و پیوسته است. شیرازه

## ایران زمین

و باورهای بنیادی آن پابرجاست و یک پارچه مانده است چه بسا مردمان سرزمین هایی که در گذرگاه تاریخ از میان رفته اند و فرهنگ آنان به فراموشی سپرده شده است. ولی فرهنگ ایران پس از آن همه یورش و تاخت و تازهای همسایگان گزندها و آسیب های فراوان درونی و برونی ، چنان توانمند بوده است که هنوز سرپا مانده است .

دشواری کار پژوهش فرهنگ ایران از گستردگی، سترگی و درازای آن است که دست کم از هفت هزار سال پیش تا کنون بی آنکه گسسته گردد، پابرجاست. هرچه فرهنگی کهن تر و گسترده تر باشد، بررسی دشوارتر و پیچیده تر است، بیشتر دانشمندان و پژوهشگران کارنامه ی فرهنگ ایران، تاکنون به کار در یک یا چند بخش پرداخته اند ولی هنوز به برنهادن پژوهش ها نرسیده اند.

کار کردن بر روی هر بخشی نیازمند ابزار شناسایی ویژه ی است. برای نمونه برای دوره اسلامی افزون بر شناخت تاریخ ایران، و تاریخ فلسفه، مردم شناسی، روان شناسی، و دانش اساطیری، گنجینه ادب فارسی، فلسفه یونان و اندیشه های نو افلاطونی، دانستن فرهنگ تازی و دانش دینی، آشنایی به بر گردانهای سریانی و یونانی به عربی بایسته است.

برای پیش از یورش تازیان، دوره ساسانیان دانستن زبان پهلوی، نوشته های باز مانده و سنگ نوشته ها، شناخت دین های زرتشتی، زروانی، مانوی، مزدکی و بودایی ابزار کار هستند.

برای روزگاران کهن تر و شناخت فرهنگ مردمان بومی ایران، ایلامی ها، مادها، هخامنشیان، فرهنگ یونان، فرهنگ های خاور (هند) و باختر ایران

## ایران زمین

(میان رودان)، اشکانیان و فرهنگ هند - ایرانی، نمی توان تنها به دانستن زبانهای باستانی، سانسکریت، سنگ نوشته ها، و نوشته های یونانیان رومیان بسنده کرد، دانستن زبانهای آلمانی، فرانسه و انگلیسی بایسته است، زیرا در سده های هفدهم، هیجدهم، نوزدهم و بیستم ترسای دانشمندان اروپایی به پژوهش های پر ارزش ایران شناسی دست یازیده اند که بی آن دست آمده ها، کار شناسایی فرهنگ باستانی و کنونی ایران، اگر شدنی باشد، سخت مشکل است. برخی از خاورشناسان اروپایی گرفتار پیش داوری و خودخواهی بوده اند و کوشیده اند که سرچشمه ی فرهنگ ایران را به یونان و روم برسانند و گروهی دیگر نیز برآن بودند که سرچشمه را در دین های سامی بیابند، و تنها به نوشته ها و پژوهشهای آنان نیز نمی توان بسنده کرد. (۱۱)

ولی نباید فراموش کرد، اینک که شناساییهای باستان شناسی، ایران شناسی بسی گسترده تر از سده های گذشته است، باید دست آورده های همه ی ایران شناسان را گرد آوری و از آن بهره گرفت. از آنجا که فرهنگ ایران گسترده، سترگ دراز، ژرف و پربار است، پژوهش آن نیازمند کار گروهی است. باید دانشمندانی که هرکدام در رشته ای کارشناس هستند در این کار بزرگ همکاری و همیاری کنند. تاکنون چنین کار بزرگی انجام نگرفته است. هرکسی در حوزه تنگ دانش خود کوشی کرده است.

خوشبختانه پیش درآمد این کار با پایمردی بزرگانی چو استادان : دهخدا، بهار(ملک الشعرا)، پورداود، مهرداد بهار، سعید نفیسی، محمد مقدم، دکتر صفا، دکتر کیا، دکتر تفضلی، ژاله آموزگار، دکتر محمود هومن، بدیع، شاپور

## ایران زمین

شهبازی ، دکتر متینی و جلال خالقی مطلق و بسیاری دیگر که نامشان نیامده است از سویی، و از سویی دیگر با بنیاد آکتا ایرانیکا که به سرپرستی ژاک دوшمن (۱۲) با پشتوانه بنیاد پهلوی پایه گذاری شده است، نتیجه های سودمندی نیز به بار آورده است. هم چنین فراهم کردن دانشنامه ایرانیکا به پایمردی استاد احسان یار شاطر و همکاری دانشمندان برجسته جهانی و به چاپ رساندن ده پوشینه آن نیز گام پرارزش و بی مانندی است.

بایسته است به همه کسانی که در این زمینه کوشش می کنند و پژوهش های پر ارزشی کرده اند درود فرستاد. اما کار انجام شده در برابر کاری که باید انجام شود اندک است. اینک که ابزار کار فراهم شده است و گامهای استوار برداشته شده است، چشم به راه همت بلند ایران دوستان هستیم تا، دانشنامه ی ایرانیکا، همچنان چاپ و منتشر شود.

\*\*\*

یادداشتها :

\*\_ در زبان فرانسه واژه ی «کولتور» و در انگلیسی «کالچر» برابر آن است و در زبان عرب و ادب عربی «ثقافه» بکار می برند.

۱\_ بر وزن فرهنگ است که علم، دانش، عقل، ادب، بزرگی و سنجیدگی است. فرهنگ همان فرهنگ است

۲\_ قابوسنامه :

۳ و ۴ و ۵ \_ (به ایرانیکا جلد یکم ص ۴۳۱ بنگرید).

## ایران زمین

- ۶- در صحاح الفرس نیز نوشته است: فرهنگ ادب باشد.
- ۷- مرگ پیش از ۳۲۵ هـ - ق
- ۸ - نیبرگ و نولدکه
- ۹- به آداب المریدین ابونجیب سهروردی (۹) (۴۹۰-۵۶۳) دق برابر با (۱۰۹۷-۱۱۶۸) ترسایی بنگرید.
- ۱۰- کارل یاسپرس (۱۹۶۹-۱۸۸۳) استاد فلسفه در دانشگاه هایدلبرگ .
- اگزستانسیالیستی که حوزه ی برهان آوری را گسترش می بخشد تا چیستان هستی را بگشاید. یکی از نشانه های هستی داشتن، در باور او «توانایی گزینش» است.
- (۱۱) لویی ماسنیون فرانسوی و نیکلسن انگلیسی سرچشمه ی فرهنگ عرفانی ایران را بیرون از اسلام نمی دانند. به کتاب رینولد نیکلسن، پیدایش و مسیر تصوف، برگردان از محمد باقر معین بنگرید.
- (۱۳) - ژاک دوشمن . ایران شناس .

\*\*\*